

# خبرنامه کارگران در سنندج



سال اول ■  
شماره ۳ ■  
۱۴۰۴/۰۸/۲۷ ■

## معرفی

رفقای عزیز؛

این نشریه می‌کوشد انعکاسی از کار و زندگی ما کارگران در این شهر باشد. وضعیت کار، بیکاری، نداشتن امنیت شغلی و بیمه‌ها تا اوضاع نابسامان مسکن، ما را در شرایط بسیار دشوار قرار داده است. در عین حال با توسل به هر شکلی، از تحمیق تا خفه کردن و زندان، می‌خواهند ما را خاموش کنند. ما را می‌ترسانند و زندگی مصیبت‌بار کنونی را باز هم تهدید به محرومیت بیشتر می‌کنند. بسیاری از ما در این شهر با دشواری‌های زیاد، اما هیچ‌گاه سکوت نکرده و خاموش نشده‌ایم. از بیکاری هزاران نفره تا بی‌حقوقی و ارزان بودن نیروی کار، همه از کارگاه‌های کوچک شهرک صنعتی تا کارخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ، در استثمار و تحمیل این زندگی بر ما سهیم‌اند. صدای ما باید شنیده شود. پیش از هر چیز، خود ما باید صدای مان را به هم برسانیم، به هم وصل شویم، راه‌حل‌هایمان را با هم مشورت کنیم، از هم بیاموزیم، متحد شویم و اشکال گوناگونی از اتحاد و همستگی بسازیم.

این تلاشی در همین زمینه است. جنبش کارگران در این شهر سابقه‌ای درخشان دارد. از تجربه‌های گذشته و پیش‌کسوتان مان برای امروز و فردایی که تنها با موجودیتی بزرگ و مؤثر می‌تواند تغییر کند، بهره بگیریم.

نشریه اخبار کارگران در سنندج را صدای خود بدانید و در اهداف آن، به هر شکلی که می‌توانید، هم‌فکری و همراهی کنید.

## در این شماره می‌خوانید:

- وضعیت کارگران پتروشیمی سنندج ----- ۱
- هفت سال دست فروشی، مصاحبه با آرام ----- ۲
- آتش نشان زخمی در آتش بی عدالتی ----- ۵
- به یاد منصور کریمی ----- ۶ و ۵
- کارگران ساختمانی سنندج در چنبره‌ی بی‌عدالتی بیمه‌ای و بی‌عملی تشکل‌های رسمی ----- ۶
- برگ‌هایی از تاریخ جنبش کارگری در سنندج ----- ۸ و ۹



## وضعیت کارگران پتروشیمی سنج



پتروشیمی کردستان (پتروشیمی سنج) یکی از بزرگ‌ترین واحدهای صنعتی غرب کشور است که در مسیر بزرگراه کرمانشاه - سنج قرار دارد. این مجتمع با مساحت ۱۲۹ هکتار و با سرمایه‌گذاری حدود ۲۵۷ میلیون یورو در ۵ فروردین ۱۳۹۶ افتتاح شد و خوراک سالانه آن حدود ۳۱۰ هزار تن اتیلن از خط لوله غرب است.

این شرکت حدود ۶۵۰ تا ۷۰۰ نفر نیروی انسانی دارد که شامل نیروهای عملیاتی، مهندسی، اداری، خدمات، تعمیرات و حراست است. ساختار نیروی انسانی این مجموعه مانند بسیاری از واحدهای پتروشیمی دیگر، بر اساس تقسیم رسمی-پیمانی اداره می‌شود که منبع اصلی نابرابری مزدی و اعتراضات کارگری بوده است.

### پرسش و پاسخ‌ها درباره وضعیت کارگران پتروشیمی سنج

#### ۱. کارگران در ۱۰ سال گذشته چه اعتراضاتی نسبت به دستمزد و شرایط کار داشته‌اند؟

در ده سال گذشته، به‌ویژه در پنج سال اخیر، کارگران چندین بار نسبت به دستمزد پایین، فشار کاری و تبعیض مزدی اعتراض کرده و دو تا سه بار اعتصاب انجام داده‌اند. مهم‌ترین موارد: در بهمن ماه ۱۴۰۰ اعتصاب حدود ۵۰۰ نفر از کارگران تعمیرات، خدمات و برق به دلیل حقوق بسیار پایین (حدود ۷ میلیون تومان) تبعیض مزدی شدید بین مدیران و کارگران (مدیران تا ۵۰ میلیون حقوق) و فشار و تهدید مدیریت برای جلوگیری از اعتصاب در آذر ماه ۱۴۰۱ مشارکت در اعتصابات سراسری سه‌روزه برای افزایش مزد، حذف پیمانکار، تبدیل وضعیت رفع تبعیض بین

رسمی‌ها و پیمانی‌ها پیامد این اعتراضات چند آیتیم مزدی جدید به فیش حقوقی اضافه شد، اما پایه حقوق همچنان مطابق مصوبه دولتی و بدون تغییر باقی ماند.

#### ۲. وضعیت فعلی دستمزد و رفاه کارگران چگونه است؟

پایه حقوق همان مزد رسمی قانون کار است. آیتیم‌های اضافی به حقوق اضافه شده که مجموع دریافتی را اندکی بهتر کرده، اما مشکل اصلی یعنی پایین بودن پایه مزد همچنان پابرجاست. از لحاظ رفاهی، شرکت تلاش کرده برخی امکانات و سرویس‌دهی مناسب فراهم کند، اما این مسئله جایگزین دستمزد عادلانه نیست.

#### ۳. چند نوع شیفت کاری در شرکت وجود دارد؟

روزکار ثابت اکثریت نیروها شیفتی (چهار شیفت) بخش‌هایی از واحدهای تولیدی و کنترل عملیات

#### ۴. کارگران اهل کدام شهرها و روستاها هستند؟

مهندسی و بهره‌برداری: از استان‌های کرمانشاه، ایلام، همدان و کردستان تعمیرات و خدمات: عمدتاً از استان کردستان حدود ۵۰ درصد از نیروهای این

بخش‌ها از سنج و روستاهای اطراف هستند.

#### ۵. سطح سواد و تحصیلات کارگران چیست؟

بسیاری از کارگران دیپلم دارند. تعداد قابل توجهی در حین کار تحصیلات خود را ادامه داده و اکنون لیسانس هستند. نیروهای مهندسی و اداری عمدتاً تحصیلات دانشگاهی دارند.

#### ۶. از میان ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر پرسنل، چه تعداد پیمانی یا موقت هستند؟

تمام نیروهای تعمیرات، خدمات و حراست پیمانی هستند. آنان هر سال با یک پیمانکار جدید قرارداد می‌بندند. سهم این بخش حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد کل پرسنل است. این ساختار، زمینه‌ساز بی‌ثباتی شغلی، تبعیض مزدی و نارضایتی گسترده است.

#### ۷. آیا کارگران شکل دارند؟

هیچ شکل کارگری واقعی در شرکت وجود ندارد. کارگران از داشتن انجمن مستقل یا شکل سازمان‌یافته محروم هستند. تنها یک نماینده کارگری وجود دارد که از میان نیروهای رسمی انتخاب می‌شود. کارگران پیمانی هیچ نوع نمایندگی یا صدای رسمی در شرکت ندارند.

#### ۸. جایگاه زنان در پتروشیمی سنج

حدود ۳۰ تا ۴۰ زن در شرکت شاغل‌اند. زنان عمدتاً در بخش‌های: اداری، آزمایشگاه کنترل کیفیت، منابع انسانی، مالی، گاهی مهندسی شیمی و مکانیک و هیچ زن کارگر در خط تولید، تعمیرات یا عملیات وجود ندارد.

#### تبعیض مزدی علیه زنان

در ظاهر، حقوق پایه برابر است؛ اما در عمل: زنان شیفت شب ندارند، به مأموریت‌های فنی اعزام نمی‌شوند، از برخی مزایای غیررسمی محروم‌اند و در نتیجه مجموع دریافتی زنان کمتر از مردان است.

پتروشیمی سنج با وجود ظاهر صنعتی مدرن، بر پایه بی‌ثبات کاری، تبعیض مزدی و نبود تشکلیابی کارگری اداره می‌شود. اعتراض‌ها و اعتصابات‌های سال‌های اخیر نشان داده‌اند که کارگران با وجود فشارهای امنیتی و مدیریتی، برای بهبود مزد، حذف پیمانکار و رفع تبعیض تلاش کرده‌اند.

جایگاه زنان نیز در این مجموعه محدود و همراه با نابرابری مزدی و شغلی است.

## ۷ سال دستفروشی

کیفیت به شما اطمینان می‌دهم که اجناس ما همان است که در مغازه‌ها و فروشگاهها عرضه میشوند.

### برای خودت و خانواده از دست فروشها خرید میکنی یا از فروشگاه‌ها؟

مسلمانم از دستفروش، من که نمیرم همین جنس را با قیمتی بالاتر از فروشگاه تهیه کنم. بعدشم ما از طبقه کارگریم و سعی میکنیم مثل این همه کارگر که میان از ما خرید میکنند ما هم از هم صنفی‌ها و سایر دستفروش‌ها خرید میکنیم.

### شرایط کار در محیط چطوره؟

دستفروشی به عنوان شغلی کاذب در جامعه که نتیجه عدم مدیریت صحیح مالی و تقسیم ناعادلانه ثروت از طرف حاکمیت به وجود آمده شرایط کاری کاملاً غیر استاندارد را دارد. یعنی در سرما، باران و برف ما مجبوریم بساط کنیم که علاوه بر سختی دو چندان کار متأسفانه اجناس خراب می‌شود و متضرر میشویم. در رابطه با برخوردهای نیروهای سد معبر شهرداری هم باید بگم که اکثریت این نیروها اراذل و اوباشی هستند که توسط شهرداری سازماندهی شدند و معمولاً برخوردهای کاملاً غیر انسانی با دستفروش‌ها دارند و این در حالی است که این اوباش خودشان گاهی با تصرف محل بساط و فروختن آن و ضبط اموال از ما باج خواهی میکنند و بارها این موضوع در تجمعات اعتراضی ما به اطلاع شهردار و مسئول خدمات شهری رسیده ولی عملاً هیچ اقدامی انجام نشده است.

بگذار کمی دقیق‌تر بپرسم. منظورت چیه از کاذب؟ یعنی انتظار داری دستفروشی یک شغل رسمی بشود؟ دکان در خیابانها گذاشته شود و دستفروشها مزد ثابت بگیرن؟

کاذب به معنای عدم تعهد دولت به تعدادی از شغل‌ها که علیرغم به وجود آمدن از فرط بیکاری

### از اونجا گیر دستفروشی‌ها میاد؟ یا اینکه در مراکز فروش بزرگ شهر است که عرضه می‌شود؟

واردات پوشاک به علت گران تمام شدن اجناس که با دلار وارد میشود بسیار گرانتر از تولیدات داخلی است. از مراکز بزرگ تولیدی شهرهای بزرگ داخلی تهیه میکنیم.

### مشتریان معمولاً چه کسانی هستند؟

از تمامی اقشار جامعه، به دلیل قیمت مناسب عرضه کالا از ما خرید میکنند ولی قشر ضعیف در جامعه به دلیل نبود توان مالی و قدرت خرید کم اکثریت مشتریان ما رو تشکیل میدن.



گفته میشود که مردم زحمتکش و کم درآمد به دست فروشها حواله داده میشوند و خوب دست فروشی نه از آینه و اتاق پرو خبری هست و نه از حق پس دادن جنس و خیلی چیزای دیگه. گفته میشه این بازار بدون احترام مشتری‌های فقیر است، میگن همانقدر که ارزان است همانقدر هم جنس بدتر و شرایط پایین‌تر به مشتری عرضه میشود... آیا چیزی از واقعیت در این وسط به نظرت هست؟

همانطور که گفتم اکثر مشتریان از قشر ضعیف هستند و معمولاً با تعویض اجناس برای مشتریان آنها رو راضی نگه میداریم ولی از نظر

کار کردم اما به دلیل نبود امنیت شغلی متأسفانه طبق قرارداد های سفید امضاء و سایر مشکلات کارگاه از کار اخراج شدم.

### یه جورایی میشه گفت تو این کار و کاسبی گرفتار شدی؟ آیا هیچ وقت دنبال کارهای قبلی ات رفتی؟

بله چون تمام سرمایه و توانم رو تو این کار گذاشتم. دنبال کار قبلی‌ام هم رفتم، ولی اصلاً فایده نداشت. بیکاری سرسام آورده و به علت نیروی کار فراوان حاضر نشدن کارگری که در گذشته از کار اخراج شده. را دوباره پذیرش کنن.

### ۲. جزئیات کار و کالا

این گفت‌وگو با «آرام»، یکی از دستفروشان ۴۴ ساله سندج است که هفت سال است در یکی از خیابان‌های اصلی شهر پوشاک می‌فروشد. هدف این مصاحبه مقدماتی، بازتاب زندگی واقعی هم طبقه‌ای هابی است که بدون حمایت قانونی یا بیمه، برای گذران معیشت در خیابانها کار می‌کنند. این گفت‌وگو بخشی از تلاش خبرنگار برای مستندسازی شرایط کار و زیست اقشار فرودست در سندج است؛ تلاشی برای شنیدن صدای آنان که در حاشیه مانده‌اند و بازنمایی کرامت، رنج و امیدشان در دل واقعیت‌های سخت اقتصادی و اجتماعی امروز.

### ۱. اول از خودت بگو

من آرام هستم و ۴۴ سال سن دارم. دست فروشی یعنی چی؟ و برای تو چه معنایی داره؟ دست فروشی یعنی خرده فروشی انواع کالاهای ضروری در کنار خیابان‌های اصلی شهر. برای من شغلی است که از سرناچاری برای تامین معیشت خانواده ام مجبور به انجامش هستم.

### چی می‌فروشی و کجا بساط میکنی؟

من پوشاک می‌فروشم و در یکی از خیابان‌های اصلی شهر سندج بساط میکنم.

### از کی این کار رو شروع کردی و چرا بهش رو آوردی؟

من تقریباً ۷ ساله مشغول به کار شدم و به دلیل نبود منبع درآمد مناسب، مثل خیلی‌های دیگه مجبور به دست فروشی شدم.

### درآمد اینجا برای تو مناسب‌تر از قبلی خودت بوده؟

می‌شود گفت کمی بهتر است ولی اصلاً جوابگوی هزینه‌های سرسام آور زندگی نیست.

### قبل از این شغل دیگه‌ای داشتی؟

بله در کارهای خدمات ساختمانی و در کارگاههای تولیدی کوچک



به عنوان شغل زائد شناخته می‌شود. در شرایط کنونی باید از طریق ایجاد تشکل و حق دفاع از حقوق خودمان این شغل به رسمیت شناخته شود البته همانطور که گفتیم با توجه به جبر کنونی. خیر چنین برداشتی درست نیست.

**خود تو بیکار اول شدی و بعد به دست فروشی رو آوردی. اگر بیمه بیکاری وجود داشت باز هم دست فروش میشدی؟**

اگر منظورتان بیمه بیکاری است که در حال حاضر پرداخت می‌شود و کفاف پنج روز زندگی رو نمیده باید بگم بله ناچار به ادامه دستفروشی بودم. این انتخاب از روی میل و خواسته نیست بلکه یک نوع اجبار است.

**۳. برخوردها و تجربه‌های روزمره**

**تا به حال با مأمورین شهرداری یا صاحب مغازه‌ها درگیر شدی؟**

با مأمورین شهرداری بارها درگیر شدیم و در همه مواقع درگیری فیزیکی بوده ولی با صاحب مغازه‌ها نه تا به حال هیچ مشکلی نداشتیم.

**صاحبان فروشگاه‌ها از شما شاکی هستند و از پلیس و شهرداری دایما شکایت دارند. فکر نمیکنی آنها حق دارن، آنها کرایه دکان میدن ولی شما میتوانید با قیمت ارزان چون خرجی ندارین، فروشگاه‌ها را ورشکست کنید، فکر نمیکنی آنها حق دارن؟**

صاحبان فروشگاه‌ها که تعدادی از آنها خود مالک مغازه نیز هستند عرضه کالاهای اساسی رو با چندین برابر سود به مردم عرضه می‌کنند و تعداد دیگری که اجاره نشین هستند با در نظر گرفتن اجاره مغازه و مالیات و آب و برق و.. مجبور به ارائه کالا با قیمت‌های کاملاً غیر واقعی هستند. حال به نظر شما، اجاره بها‌های صد و دویست میلیونی و تهیه کالاهایی با قیمت گزاف را باید برسمیت شناخت؟ آیا به نظرت دستفروش‌ها در تعیین

قیمت اجاره‌ها نقش دارند یا عوامل پایه ای تر؟ خیلی‌ها همچنان که شما گفتید به شغل ما اعتراض می‌کنند، حتماً اینطور است. این مختلف‌ها یا از زاویه منفعت است یا از زاویه ناآگاهی و یا از زاویه شکم‌سیری!

**یک روز خوب و یک روز بد برای شما چه شکلیه؟ یک روز خوب برای من روزی**

هیچ جنبه مثبتی به ذهنم نمیرسد ولی اگر منظور از مثبت این است که اجاره نداریم بجای آن در روز بدون هیچ سقف و سرپناه و امنیتی فقط چند ساعت اجازه فعالیت داریم و محکوم به پرداخت مالیات‌های عجیب و غریب هم هستیم.

**آیا تا حالا به اداره کار برای گرفتن شغل مراجعه کردی؟ بیمه داری؟**



است که بتونم مایحتاج اولیه زندگیم رو از درآمد بدست بیارم و یه روز بد که در طول سال کم نیستند روزی است که دست خالی از سر کار برمی‌گردم.

**۴. نگاه به شغل و آینده**

**آیا دستفروشی رو شغل حساب میکنی؟ و میشه ازش زندگی رو تامین کرد؟**

نه واقعا دستفروشی شغل نیست ولی در شهرهایی مانند سنندج که فرصت شغلی مناسب فقط برای تعداد معدودی از وابستگان به حاکمیت مهیا است و برای اعم قریب به اتفاق جوانان هیچ افق روش شغلی وجود ندارد و روی می‌آوریم و تعدادی از مردم جامعه متأسفانه این واقعیت را نادیده می‌گیرند و فکر میکنند دستفروشی یک انتخاب است در حالی که یک اجبار بیش نیست و درآمد آن به هیچ عنوان جوابگوی یک زندگی شایسته انسانی نیست.

**دستفروشی چه جنبه‌های مثبت یا منفی دارد؟**

بله چند بار به اداره کار مراجعه کردم ولی تنها جوابی که به من داده شده اسم نویسی و در نوبت قرار گرفتن در لیستی هست که سالها برای گرفتن شغلی با حداقل دستمزد باید صبر کرد و در پایان به بهانه‌های عدم سابقه کار، سوء پیشینه و یا گزینش‌های عقیدتی و نامربوط راه به جایی نمی‌برد. بیمه هم ندارم یعنی در واقع پرداختی بیمه برای ما که شغل کاذب داریم بصورت آزاد و خویش فرمایی محاسبه می‌شود و در توان مالی من نیست.

**۵. خانواده و وضعیت شخصی**

**خانواده‌ها در باره کارت چی فکر میکنند؟**

خانواده به ناچار حاضر به قبول این شرایط هستند جدا از درآمد کم و نبود بیمه و ضمانت کاری به دلیل خوار بودن شغل دستفروشی در میان افراد جامعه معمولاً بچه‌ها ام‌اصلاً دوست نداره در مورد شغل‌ها در محافل حرفی به میان بیاورد. این وضعیت و نگاه اجتماعی غلط از تعریف شغل‌های اجباری سنگین‌ترین

وضعیت روانی را به من تحمیل می‌کند.

**۶. آینده، آرزوها و پیام‌ها**

**فکر می‌کنی تا کی میتونی این کار رو انجام بدی؟**

هیچ ضمانتی برای این شغل وجود ندارد یعنی هر آن احتمال جمع آوری کامل به بهانه زیبا سازی شهر، ساماندهی صنوف کاذب وجود دارد و ما به ناچار محکوم به ایستادگی و مبارزه برای نان هستیم.

**آیا گروه یا تشکلی دارید؟**

در حال حاضر هیچ تشکلی نداریم ولی در سالهای گذشته چندین بار برای ایجاد تشکل مستقل اقدام کردیم ولی اجازه هیچگونه فعالیتی به ما داده نشده و هر بار گماشته شدگان و کسانی که در همکاری مستقیم با ارگان‌ها اطلاعاتی هستند مانع این کار شدند.

**بزرگترین آرزوت چیه؟**

آرزوی من برچیده شدن نظام اقتصادی موجود و تقسیم امکانات و ثروت بطور عادلانه در میان افراد جامعه است و اینکه دیگر هیچ انسانی مجبور به بردگی برای سرمایه داران و نظام مدافع سرمایه نباشد.

**چه پیامی برای سایر دستفروش‌ها یا مسئولین داری؟**

پیامی برای مسئولین ندارم، آنها عوامل و دست‌اندرکاران فقر، بیکاری، فساد، تن‌فروشی، اعتیاد، کار کودک و هزاران مصیبت دیگر هستند. رابطه ما و آنها را زور تعیین میکند و اینکه کدام طرف زورش به آن یکی می‌رسد تا خواسته خود را تحمیل کند. اما به همه همکاران زحمتکشم درود می‌فرستم و تاکید میکنم زندگی شایسته و انسانی در گرو اتحاد و فهم ما در برابر موانع روبروست. ما افرادی هستیم که با فروش نیرو کار خود بیشترین بهره‌ها را روانه جیب سرمایه داران میکنیم و خود کمترین سود را از زحمت خودمان می‌بریم، پس تا با هم بودن را تجربه نکنیم هرگز این وضعیت اسف‌بار تغییر نمی‌کند.

## آتش نشان زخمی در آتش بی‌عدالتی



مراجعه میکرد تا راه‌های مشترک مان را پیدا می‌کردیم. شاهو صفری و همکارانش، خواستار پاسخ‌گویی فوری مسئولان، تشکیل کمیته‌ی حقیقت‌یاب مستقل، پرداخت فوری مطالبات کارگران، و ایجاد سازوکارهای حمایتی برای جلوگیری از تکرار چنین فجایعی هستند.

هر لحظه درک میکنیم. شما میخواهید ما منفرد و مستاصل بشویم و دست به خودکشی بزنیم و یا ناچار خودسوزی کنیم؟ ما میدانیم اگر اتحاد ما کارگران بیشتر بود، اگر به نیروی خود بیشتر باور داشتیم، هیچ‌گاه شاهو صفری به مغزش خطور نمیکرد که دست به خودسوزی بزند و برای همفکری به رفقاییش

اما این هشدار، این فریاد انسانی، با بی‌توجهی مواجه شد. هیچ‌کس نشنید، هیچ‌کس پاسخ نداد. و شاهو، در ایستگاه مرکزی، خود را به آتش کشید. اکنون در وضعیت نامشخصی به سر می‌برد و جاننش در خطر است. این خودسوزی، نه یک حادثه‌ی فردی، بلکه نتیجه‌ی مستقیم بی‌تدبیری شهردار انور رشیدی است، این نتیجه‌ی بی‌مسئولیتی شورای شهر است. سوال شاهو صفری این بود که اگر حقوق‌های تک‌تک شما ۳ ساعت دیرتر به حساب هایتان واریز شود چه می‌کردید؟ در شرایطی که ارزش زندگی ما برای شماها هیچ اهمیتی ندارد، و اینجا هم کارگران آتش‌نشانی با بی‌توجهی و بی‌اهمیتی رد می‌شوند، این فاجعه‌ی نماد فروپاشی اخلاقی و طبقاتی مدیریت شهری است. ما کارگران این‌ها را با همه وجود

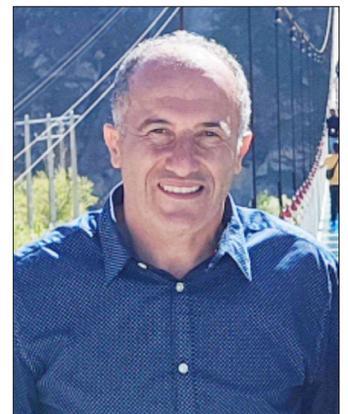
در روز ۱۰ آبان، کارگران آتش‌نشانی سندج در تجمعی اعتراضی مقابل ایستگاه مرکزی و ساختمان شورای شهر، خواستار پرداخت حقوق‌های معوقه سه‌ماهه و تأمین حداقل مزایا شدند. کارگران خواهان اضافه دستمزد نبودند، به آنها ۳ ماه حقوق هایشان پرداخت نشده بود. اما پاسخ شهرداری و دیگر ارگان‌های دولتی، چیزی جز بی‌تفاوتی و سکوت نبود. همان سکوتی که سال‌هاست بر زندگی کارگران سایه انداخته و امروز، جان یکی از آنان را در معرض نابودی قرار داده است. شاهو صفری، کارگر آتش‌نشان، پیش از اقدام به خودسوزی، با یکی از مسئولان تماس گرفته بود و گفته بود: «مستاجر. فشار اقتصادی زندگی من رو فلج کرده. اگر حقوق‌های من رو ندهید، خودم رو آتش می‌زنم.»

## به یاد منصور کریمی

دیگری برای رهایی از فقر و بی‌عدالتی نمی‌دید، این آگاهی، این فهم طبقاتی، سلاح او شد. او می‌دانست تا وقتی کارگران پراکنده و بی‌اتحاد باشند، فقر و نابرابری ادامه خواهد داشت. برای همین به دنبال پیوند زدن هم‌طبقه‌ایانش بود؛ به دنبال اتحاد، به دنبال آگاهی جمعی. او به تجربه‌ی زندگی خودش ایمان داشت، به این که تنها با همبستگی می‌توان در برابر سرمایه‌داری ایستاد که جان و زندگی کارگران را می‌بلعد. و شاید تلخ‌ترین بخش ماجرا همین باشد: منصور، مثل بسیاری از کارگران دیگر، جاننش را نه در میدان نبرد طبقاتی بلکه در میدان فقر از دست داد. چون زندگی امثال او در بیمارستان‌های

است که کار را بی‌ارزش و انسان را ابزار تولید می‌بیند. بسیاری از هم‌طبقه‌ایانش جذب افکار ناسیونالیستی یا مذهبی می‌شدند، به امید رهایی‌ای خیالی. اما منصور کریمی راه دیگری را برگزید، سوسیالیسم را، چون او در سوسیالیسم نه فقط نظریه‌ای اقتصادی، بلکه معنای طبقه‌کارگر و کارگرانی که در همه مسایل انسانیت را عمیقاً پیدا کرده بود. در سوسیالیسم او عمل مشترک طبقاتی و رفاقت‌کارگری جایگاه برجسته‌ای داشت، انسان آزاد و برابر بود، زن و مرد برابر بودند، و هیچ‌کس بر دیگری برتری نداشت. منصور به سوسیالیسم نیاز داشت، همان‌طور که ریه به هوا نیاز دارد. در شرایطی که هیچ‌راه

خانواده‌اش فراهم کند. او در حاشیه‌ی شهر، در شهرکی به نام سوره‌ده زه (سرخه‌دزج) زندگی می‌کرد؛ جایی که زمانی روستا بود و امروز پناهگاه کارگرانی است که از پس اجاره‌های سرسام‌آور شهر بر نمی‌آیند. جایی بدون اتوبوس، بدون تاکسی، بدون امکانات اولیه. همین حاشیه، آینده‌ی زندگی هزاران نفر از ما و منصور بود: بازتاب تمام نابرابری‌های موجود در این حاکمیت سرمایه‌داری که طبقه‌ی کارگر با گوشت و پوستش حس می‌کند. اما منصور تنها در کار و زحمت خلاصه نمی‌شد. او به وضع خودش آگاه بود. می‌دانست که این زندگی، تصادفی نیست؛ که این بی‌عدالتی، حاصل نظامی



منصور کریمی چهره‌ای آشنا در جنبش کارگری سندج بود؛ مردی از دل زحمت، از دل جوش و دود و آهن. تمام زندگی‌اش را با دست‌ان خود ساخت، شغلش جوشکاری ساختمان بود، از صبح تا غروب میان آهن و دستگاه جوش و عرق کار می‌کرد تا لقمه‌ای نان برای



انترناسیونال است نجات انسان‌ها  
 بر ما نبخشد فتح و شادی، نه شه  
 نه بت نه آسمان  
 با دست خود گیریم آزادی در  
 پیکارهای بی‌امان  
 تا ظلم را از عالم برویم نعمت  
 خود آریم به دست  
 دمیم آتش را و بگویم تا وقتی  
 که آهن گرم است  
 روز قطعی جدال است آخرین  
 رزم ما  
 انترناسیونال است نجات انسان‌ها  
 تنها ما توده جهانی، اردوی  
 بی‌شمار کار  
 داریم حقوق جهانی نه که  
 خونخواران غدار  
 غرد وقتی رعد مرگ آور بر  
 دژخیمان و رزنان  
 در این عالم بر ما سراسر تابد  
 خورشید نور افشان  
 روز قطعی جدال است آخرین  
 رزم ما  
 انترناسیونال است نجات انسان

نه شاه، نه شیخ، نه ناسمان  
 با خومان بُو رزگاری رابین  
 ئه‌ی خیلی به‌ره‌مه‌مهنه‌ران  
 رزگاری گشتی بی و ره‌ها که‌ین  
 گیان له به‌ند و مال له تالان  
 خومان ناگر خوش که‌ین و  
 بوکتین  
 به‌گه‌رماوگه‌رمی ناسنمان  
 ئاخرین شه‌ره‌شهری سهر و مال  
 با‌یه‌کگرتوو بین هه‌فالان  
 به‌ئه‌نترناسیونال رزگار ده‌بی  
 ئینسان  
 برخیز ای داغ لعنت خورده  
 دنیای فقر و بندگی  
 جوشیده خاطر ما را برده به  
 جنگ مرگ و زندگی  
 باید از ریشه براندازیم کهنه  
 جهان جور و بند  
 و آنگه نوین جهانی سازیم هیچ  
 بودگان هر چیز گردند  
 روز قطعی جدال است آخرین  
 رزم ما

فرزندانش بیتا و سهند کریمی، به  
 خواهرانش حیاط، نهیبه، شهین،  
 نسرین، زینب و شهلا کریمی، به  
 برادرانش خلیل، محمود، حبیب،  
 یدی، عباد و آریز کریمی، و  
 به همه دوستان و یاران عزیزش  
 که وی را با خواندن سرود  
 انترناسیونال به خاک سپردند.  
 هه‌ستن ئه‌ی هۆزی به‌ش مه‌ینه‌تان  
 دیلانی برسینه‌تی دنیا  
 له‌ته‌نووره‌ی بیر و باوهرمان  
 قرمژنی تریشقه‌راسا  
 ته‌نووره‌ی ئاخرینه؛ هه‌ستن  
 با‌هه‌لیسچین ده‌وره‌ی کۆن  
 رابین و ژیر و ژوور که‌ین جیهان  
 ئیمه‌ی هیچ بین به‌گشت، ئه‌ی  
 کویلان  
 ئاخرین شه‌ره‌شهری سهر و مال  
 با‌یه‌کگرتوو بین هه‌فالان  
 به‌ئه‌نترناسیونال رزگار ده‌بی  
 ئینسان  
 ده‌سه‌لاتدار رزگارمان ناکه‌ن؛

میلیاردی و خصوصی جایی ندارد.  
 همان‌طور که زیستش کارگری  
 بود، مرگش هم کارگری بود.  
 او قربانی همان نظامی شد که  
 عمرش را صرف افشای آن کرده  
 بود. منصور کریمی با رفتنش  
 ما را با تصویری زنده از خود  
 بر جای گذاشت؛ تصویر انسانی  
 آگاه، زحمتکش، و برابری طلب  
 که در میان کار و عرق و دود،  
 معنای آزادی و برابری را زیست.  
 او نمونه‌ی واقعی کارگرانی  
 است که می‌دانند تنها امید  
 رهایی‌شان در خود طبقه‌شان  
 است؛ در اتحاد، در آگاهی. و  
 اگر بخواهیم منصور را خلاصه  
 کنیم، باید بگوییم: کارگری که  
 فهمید انسان بودن یعنی جنگیدن  
 برای انسانیت.  
 درگذشت رفیق منصور کریمی  
 را از صمیم قلب به خانواده‌ی  
 داغدار او تسلیت می‌گوییم؛  
 به همسرش ایران علی‌پناه، به

## کارگران ساختمانی سندج در چنبره‌ی بی‌عدالتی بیمه‌ای و بی‌عملی تشکلهای رسمی

و مجازات‌گر تبدیل شده است؛  
 نهادی که به جای حمایت،  
 در پی شناسایی و حذف  
 کارگرانی است که لحظه‌ای از  
 کار بازمی‌مانند. بازرسان تأمین  
 اجتماعی در فواصل نامشخص  
 به محل کار کارگران اعزام  
 می‌شوند و اگر در آن روز یا  
 هفته کارگری شغلی نداشته باشد  
 یا پروژه‌ای تعطیل شده باشد،  
 بیمه‌ی او را فوراً قطع می‌کنند.  
 کارگری که شاید ماه‌ها کار  
 کرده و سهم بیمه‌اش پرداخت  
 شده، تنها به‌دلیل رکود فصلی  
 یا تعطیلی موقت کار، از پوشش  
 بیمه خارج می‌شود. قطع بیمه  
 در واقع نوعی مجازات بیکاری  
 است، نه حمایت در برابر آن.  
 کارگر بیکار از آنجا که هنوز  
 به اصطلاح زنده است باید  
 بیمه باشد. این را سیستمی که  
 بر اساس منفعت سرمایه‌داران  
 تنظیم شده است به رسمیت  
 نمی‌شناسد. کارگر بیکار باید



ابزاری برای فشار و حذف آن‌ها  
 بدل شده است.  
 سازمان تأمین اجتماعی در  
 کردستان، مانند بسیاری از  
 نهادهای دیگر دولتی بر مبنای  
 دفاع از منافع مالی دولت و  
 کارفرمایان تنظیم شده است،  
 نه بر اساس حق کارگر. در  
 حالی که فلسفه‌ی وجودی تأمین  
 اجتماعی باید تضمین امنیت  
 شغلی و اجتماعی کارگران باشد،  
 این سازمان عملاً به نهادی ناظر

شود و از سوءاستفاده جلوگیری  
 گردد. طبق این قانون، سازمان  
 تأمین اجتماعی موظف است  
 کارگران دارای پروانه مهارت  
 فنی و شاغل در ساخت‌وساز،  
 تعمیرات و تخریب ساختمان‌ها را  
 با سهم ۷ درصد از حقوق کارگر  
 و سهم کارفرما بر اساس مترارژ  
 بنا بیمه کند. اما اجرای این  
 قانون در کردستان، به‌ویژه در  
 سندج، نه تنها به بهبود وضعیت  
 کارگران منجر نشده، بلکه به

انجمن صنفی کارگران و  
 استادکاران بخش ساختمان  
 شهرستان سندج از سال ۱۳۹۳  
 فعالیت خود را آغاز کرده و تا  
 امروز بیش از ۱۴ هزار کارگر  
 ساختمانی در این شهر عضو  
 آن هستند. به گفته‌ی رئیس  
 هیئت‌مدیره انجمن، تاکنون  
 بیمه‌ی ۱۰ هزار نفر از اعضا تأیید  
 شده و بیمه‌ی حدود ۴ هزار نفر  
 دیگر به دلایل مختلف از سوی  
 سازمان تأمین اجتماعی باطل  
 گردیده است. با این حال، چند  
 هزار کارگر ساختمانی واقعی  
 همچنان در صف انتظار برای  
 دریافت بیمه مانده‌اند؛ صفی  
 که برای بسیاری از آن‌ها سال‌ها  
 طول کشیده و به بن‌بست  
 بی‌پایان بدل شده است.  
 بر اساس اصلاحیه‌ی ماده‌ی  
 ۵ قانون بیمه‌های اجتماعی  
 کارگران ساختمانی، قرار بود با  
 اصلاحات جدید، پوشش بیمه‌ای  
 گسترش یابد، روندها شفاف‌تر

سوی اداره کار یا انجمن. ارزش مهارت و تجربه‌ی این قشر در بازار فعلی تقریباً نادیده گرفته شده است.

### بیمه و نظارت؛ ابزار حذف کارگران

بازرسی‌های تأمین اجتماعی به جای حمایت از کارگران، تبدیل شده به اهرم فشار برای حذف آنان از بیمه. در حالی که کارگران ساختمانی به وضوح قابل شناسایی‌اند، همین بازرسی‌ها موجب قطع بیمه یا توقف پرونده‌ها شده است. هزاران نفر سال‌هاست در صف بیمه مانده‌اند و دفترچه‌ی درمانی بسیاری از بیمه‌شدگان صادر نمی‌شود تا هزینه‌های درمان از جیب خود کارگر پرداخت شود.

### ضعف همبستگی و ضرورت آگاهی طبقاتی

واقعیت این است که دولت همه درها به روی متحد شدن کارگران به آن شکلی که خودشان می‌خواهند بسته است. این معضل مهمی است که باید راهی برای آن پیدا کرد. باید فکر کنیم که چگونه می‌توان تشکلی که نماینده مستقیم خود ما کارگران باشد را به دولت بقبولانیم.

بنابراین و در کنار این، نبود آگاهی طبقاتی، ترس از پیامدهای امنیتی، فشار زندگی و بی‌اعتمادی متقابل میان کارگران، مانع از شکل‌گیری سازمان‌یابی واقعی شده است.

به نظر شما که خواننده این نوشته بودید چه باید کرد؟



ساختمانی وجود دارد و از این میان، حدود ۱۴ هزار نفر در شهر سندج عضو انجمن صنفی کارگران و استادکاران بخش ساختمان هستند. با وجود این اعداد، هنوز اکثریت کارگران درگیر بوروکراسی طاقت‌فرسا و روندهای ظالمانه‌ی بیمه‌اند.

**کارگران ساختمانی سندج؛ کار زیاد، مزد ناچیز، بی‌پناه در برابر استثمار**  
کارگر ساختمانی در سندج، اگر خوش‌شانس باشد، در یک ماه پرکار می‌تواند به‌طور متوسط حدود ۱۸ میلیون تومان درآمد داشته باشد. اما واقعیت این است که در بیشتر ماه‌های سال، مخصوصاً فصل‌های سرد و دوره‌های رکود، به‌سختی پانزده روز کار پیدا می‌شود.

کار روزانه از هفت صبح تا پنج عصر است، با دستمزدی بین ۹۰۰ هزار تا یک میلیون تومان برای کارگران روزمزد خیابانی. در پروژه‌های پیمانکاری، این رقم حتی پایین‌تر است و به ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار تومان می‌رسد. اکثر کارگران ساختمانی فاقد بیمه هستند یا سال‌هاست در صف انتظار تأمین اجتماعی مانده‌اند. بخش زیادی هم مجبورند بیمه آزاد پردازند که خود به فشاری سنگین در معیشت‌شان تبدیل شده است.

### استادکاران؛ مهارت زیاد، مزد زیر خط فقر

انجمن صنفی نرخ رسمی روزانه‌ی استادکار درجه‌یک و درجه دو را بین ۱ تا ۲ میلیون تومان تعیین کرده، اما در عمل هیچ‌گاه همین مصوبه‌ها هم اجرا نمی‌شود. از لوله‌کش و برق‌کار گرفته تا نقاش ساختمان و جوشکار، همه مجبورند زیر نرخ واقعی کار کنند تا کارشان نپرد.

کار استادکار معمولاً بیش از ۱۲ ساعت در روز است، بدون زمان استراحت، و بدون هیچ نظارتی از

اداری و واسطه‌ی با نهادهای دولتی عادت گرفته‌اند و به جای سازمان‌دهی کارگران در اعتراض جمعی به این وضعیت، یا پیگیری قاطع حقوق بیمه‌ای، عمدتاً درگیر تشریفات و هماهنگی‌های بی‌حاصل با ادارات دولتی‌اند. انجمن بدون تحرک و تلاشی جدی برای کارگران عضو خودش روزگار می‌گذرانند و به این راضی‌اند، در حالی که کارگران ساختمانی بشدت ناراضی‌اند. مثلاً در روزهای آغاز فعالیت انجمن، بسیاری از حرفه‌های ساختمانی حتی شامل بیمه‌ی تأمین اجتماعی نمی‌شدند. اما در پی اعتراضات سراسری کارگران ساختمانی در برابر مجلس شورای اسلامی و تلاش‌های مداوم فعالان کارگری، از جمله شاهرخ زمانی - از چهره‌های برجسته‌ی جنبش کارگری که جان خود را در راه طبقه‌اش فدا کرد - بیمه‌ی چند حرفه‌ی کارگران ساختمانی به رسمیت شناخته شد.

جلسات و فعالیت‌های انجمن صنفی کارگران ساختمانی بیشتر به صدور بیانیه، پیام تسلیت، یا برگزاری انتخابات نمایشی محدود شده است. انتخابات هیئت مدیره با تبلیغات و وعده‌های فراوان برگزار می‌شود، اما نتیجه‌اش هیچ تأثیری بر وضعیت واقعی کارگران ندارد.

در صورت شکایت یک کارگر، انجمن تنها در برابر پرداخت مبلغی اقدام به اعزام بازرس می‌کند؛ در نهایت هم، در هیئت حل اختلاف، بیشتر تصمیم‌ها به نفع کارفرما گرفته می‌شود. حتی در مواردی که بخشی از مزد کارگر پرداخت می‌شود، همان را «توافق موفق» معرفی می‌کنند!

امروز در سطح استان کردستان، بیش از ۵۱ هزار کارگر

بیمه‌ی بیکاری دریافت کند و حق استفاده از بیمه درمانی دارد در حالی که در این سیستم واژگونه باید برود و بمیرد.

در مقابل، تعدادی از بازاریان و افراد غیرکارگر با استفاده از روابط و رانت‌های اداری، از سهمیه‌ی بیمه‌ی کارگران ساختمانی بهره‌مند می‌شوند. این افراد، که هرگز در محیط‌های سخت و خطرناک ساختمانی کار نکرده‌اند، بدون کوچک‌ترین نظارت و بازرسی، سال‌ها از مزایای بیمه استفاده می‌کنند. این پدیده، چهره‌ی آشکار فساد طبقاتی در دل نظام بیمه‌ای ایران است: جایی که کارگر باید برای حقی که از جانش مایه گذاشته بجنگد، و غیرکارگر از رانت و رابطه، بهره‌برسد.

اما حتی کارگرانی که پس از سال‌ها دوندگی موفق به دریافت بیمه‌ی کارگران ساختمانی می‌شوند، از حداقل‌ترین مزایای رفاهی نیز محروم‌اند. این بیمه تنها شامل بازنشستگی و دفترچه‌ی درمانی ساده است و هیچ‌گونه خدماتی مانند بیمه‌ی تکمیلی، بیمه‌ی طلایی، سنوات کاری، حق بیکاری، یا مستمري دوران از کارافتادگی واقعی در آن وجود ندارد.

به بیان دیگر، کارگر ساختمانی در طول سال‌های کار سخت و پرخطر، سهم خود را کامل می‌پردازد اما در ازای آن تنها وعده‌ای نیمه‌جان از «تأمین اجتماعی» نصیبش می‌شود.

در این میان، انجمن صنفی کارگران و استادکاران ساختمان سندج که باید سنگر دفاع از کارگران می‌بود، به مرور به اتاقی خاموش و بی‌اثر بدل شده است. این انجمن در ظاهر نماینده‌ی کارگران است، اما از دردی که کارگران ساختمانی دارای کار و یا بیکار و بدون بیمه یا بیمه ابتدایی، می‌کشند، دور است و به نقش دفتری



## برگ‌هایی از تاریخ جنبش کارگری در سنندج

### بخش ۲

#### سال ۱۳۶۷ اول ماه مه روز جهانی کارگر

سنندج تازگی‌ها توسط هواپیماهای عراقی بمباران شده بود. مردم آواره بودند و بیشتر در خارج از شهر به سر می‌بردند. در بهمن‌ماه شروع به تدارک و سازماندهی مراسم اول ماه مه کردیم. اکثر جلسات مان را در بیرون شهر برگزار می‌کردیم. هیئت نمایندگی تشکیل شد، تقسیم کار صورت گرفت و بعد از آن مرتباً جلسات برگزار می‌شد و بحث‌های لازم درباره نحوه برگزاری مراسم داشتیم.

تصمیم گرفتیم به تعداد بسیار بیشتری از کارگران خبر بدهیم که در سیزده‌بدر دور هم باشیم و در آنجا این تصمیمات را با آنها در میان بگذاریم. روز نوروز فراخوان گردهم‌آیی در بیرون از شهر را دادیم و کارگران و خانواده‌های زیادی از آن استقبال کردند. تعداد زیادی همراه خانواده‌هایشان آمدند. درباره برگزاری مراسم اول ماه مه و اهمیت تداوم این سنت جهانی در همبستگی طبقاتی، تعدادی از بچه‌ها بحث کردند. این حرف‌ها مورد استقبال قرار گرفت. خطر حمله هوایی به شهرها کمتر شده بود و تشکیل جلسه در محل اتحادیه ممکن شد. این دیگر عادت شده بود که وقتی به اول ماه نزدیک می‌شدیم، شور و شوق زیادی در شهر به وجود می‌آمد و خبر برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در میان کارگران و در شهر می‌پیچید. به همین خاطر برای روز سیزده‌بدر فراخوان جلسه داده شد و عده زیادی از کارگران آمدند. علاوه بر کارگرانی که عضو اتحادیه بودند، تعداد زیادی از کارگران دیگر در سطح شهر آمدند و در آن جلسه شرکت کردند. گفته بودیم در روز سیزده‌بدر به تفریح می‌رویم و مسابقه‌ای هم

از جانب گروه ورزش برگزار می‌شود. هر کسی که دوست داشت می‌توانست ثبت‌نام کند. این خود تبلیغ خوبی برای گردهم‌آیی شده بود. بعد از مسابقه، دو نفر سخنرانی کردند. گروه سرود برنامه‌هایش را اجرا کرد. گروه هنر هم نمایشنامه‌ای که برای این روز ترتیب داده بودند به نمایش گذاشت و مورد استقبال گرم حاضرین قرار گرفت. در همان جلسه درباره این بحث شد که پارسال قطعنامه‌ای ۱۸ ماده‌ای داشتیم؛ آیا لازم است در آن تغییراتی بدهیم؟ در این باره بحث و تبادل نظر صورت گرفت، بعضی از بندهای آن روشن شد، جای و شیرینی خوردیم و همه به شهر برگشتیم. خبر بسیار تکان‌دهنده‌ای تمام شهر را گرفته بود. ماتم عجیبی بر همه نشسته بود. شهر حلبچه در کردستان عراق بمباران شیمیایی شده است، هزاران نفر کشته شده‌اند. گردان شوان کومه‌له - از زمره بهترین گردان‌های کمونیست و رزمنده‌ترین‌ها، از محبوب‌ترین‌های ما کارگران و مردم سنندج - در این میان گرفتار شده بودند و همگی آنها کشته یا اسیر می‌شوند. علاوه بر

این، دولت همه‌جا بوق و کرنا راه انداخته بود و اعلام می‌کرد که «کومه‌له نابود شد، آنها عده‌ای بودند که کشته و اسیر شده‌اند». دیدن این صحنه‌ها خشم و نفرت مردم را بیشتر می‌کرد و در عین حال همه را مضطرب و نگران کرده بود. تصمیم به برگزاری مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر، بسیار جدی‌تر شد. ما تصمیم گرفتیم باید به دولت بفهمانیم که کومه‌له تنها پیشمرگان نیستند؛ کومه‌له ما هستیم. مردم و کارگران از بین نمی‌روند. تصمیم گرفته شد مراسم سال ۶۷ به هر ترتیبی که شده باید بهتر از سال‌های گذشته برگزار شود و باید به دولت و عوامل مزدورش ثابت کند که کومه‌له زنده است. هیئت برگزاری و همه کارگران اتحادیه تبلیغات بسیار گسترده‌ای را برای روز کارگر شروع کردیم. وظایف همه گروه‌ها تعیین شد. همه می‌دانستند که چه کار باید بکنند. تصمیم گرفته شد که تعداد اعضای هیئت برگزارکننده مراسم بیشتر از سال قبل باشد و تلاش برای جلب دیگر تشکلهای نیز بیشتر شود. با تشکلهای قنادها، سندیکای خبازان و خوراک‌پزها تماس گرفتیم. سندیکای خبازان

جواب مثبت داد و قرار شد با هیئت برگزاری مراسم اول ماه مه سال ۶۷ همکاری کنند. در بحث‌ها تعدادی از بچه‌ها با کارگران خباز بحث‌هایی درباره کارکرد سندیکای آنها داشتند. بچه‌ها رفتار تندی با آنها درباره کم‌خاصیت بودن سندیکای خبازان برای کارگران کردند که به آنها برخورد. بعد از چند روز، یکی از کارگران خباز نزد ما آمد و گفت سندیکای خبازان تصمیم گرفته است به مراسم شما نیاید. این تصمیم هیئت‌رئیس آنها بود، اما تعدادی از کارگران خباز گفتند آنها به مراسم خواهند آمد. سه روز مانده به روز کارگر، اتحادیه فراخوان جلسه‌ای داد و کارگران آمدند؛ عده زیادی آمده بودند. در این جلسه برنامه روز کارگر اعلام شد و کارهایی که قرار است انجام شود، از جمله سخنرانی، قطعنامه و برنامه‌های گروه‌های مختلف تئاتر، سرود و ترنینات. سندیکای خیاطان که از موضوع و مفاد قطعنامه اطلاع پیدا کرده بودند، به دلایل سیاسی گفتند به مراسم نمی‌آیند، چون این قطعنامه همان قطعنامه‌هایی است که از رادیو کومه‌له هم قبلاً پخش شده است. این واقعی

نمود؛ اتفاقاً قطعنامه ما تقریباً همان مفادی را داشت که مراسم‌های اول ماه مه سال ۵۸ در ایران داشته بود. همین بحث را با همه کارگران در میان گذاشتیم و نظرخواهی شد. بار دیگر بند بند قطعنامه خوانده شد و با برخی تغییرات جزئی به تأیید کارگران رسید.

با این وجود، نماینده کارگران و تعدادی از خیاطان که از سنت توده‌ای‌ها بودند تصمیم گرفتند قطعنامه دیگری بنویسند. وقتی قطعنامه را آوردند و نگاه کردیم، ربطی به کارگر و مسائل کارگری نداشت؛ اصلاً هیچ مطالبه‌ای نداشت، ولی تا بخواهی درباره حضور ناوگان آمریکا در خلیج فارس و از این مسائل مطالب زیاده داشت. ما تمایلی نداشتیم قطعنامه آنها مبنای تصمیم‌گیری قرار بگیرد، اما قطعنامه آنها این خاصیت را داشت که دهان اداره کار را با آن ببندیم.

اداره کار گفته بود به دلیل مسائل سال قبل اجازه نمی‌دهیم مراسم برگزار کنید. دستور داده بودند نباید مراسم برگزار کنید و ما را تهدید کردند. ما می‌دانستیم که قبلاً نماینده خیاطان با رئیس اداره کار توافق کرده بودند که مراسم می‌خواهند داشته باشند و اطمینان داده بودند که مسائل پیش آمده در سال قبل به دلیل عدم حضور آنها بوده و تحت کنترل آنها نبوده. اداره کار از آنها درخواست کرده بود که سخنران‌ها را باید به اینجا بیاورید، خود را معرفی کنند و مشخصات کامل خود را بدهند.

آنها آمدند و با ما صحبت کردند و ما متوجه تصمیم و نظرانشان شدیم. طبیعی بود که گفتیم با چنین مراسمی مخالفت می‌کنیم و مراسم برگزار نشود از این بهتر است. نماینده خیاطان نظرات ما را به اطلاع اداره کار رسانده بود. اداره کار اعلام کرد اجازه این کار را نمی‌دهند.

ما دنبال کارهای خود بودیم و هیئت برگزاری با پیگیری زیاد دنبال اجرای برنامه تعیین‌شده

بود. با توجه به این وضعیت جدید، تصمیم گرفته شد نامه‌ای به چند کارگاه و کارخانه دیگر بنویسیم که درخواستی را امضا کنند تا از اداره کار بخواهیم محلی برای برگزاری مراسم در اختیارمان قرار دهد.

نامه‌های امضا شده را مهر زدیم و قبل از اینکه به اداره کار ببریم، آن را به تربیت بدنی بردیم و تقاضای محلی برای مراسم کردیم. چندین بار ما را بین تربیت بدنی و آموزش و پرورش سردواندند. در امور تربیتی آموزش و پرورش پیش یک نفر پاسدار رفتیم و درخواست محل برای برگزاری مراسم کردیم. او گفت ما محل را در اختیار شما می‌گذاریم ولی باید مسئولیت آن محل را خودتان به عهده بگیرید و نباید اجازه بدهید مسائلی پیش بیاید. قبول کردیم و قول دادیم که مسائلی پیش نمی‌آید. نامه را امضا و مهر کرد و گفت به امور تربیت بدنی بروید تا شاید آنها سالی را در اختیارتان قرار دهند.

وقتی دوباره به امور تربیت بدنی رفتیم، سالن آزادی را به ما پیشنهاد کردند. سالن آزادی معمولاً محل برگزاری مراسم‌های دولتی بود. خارج از این، همیشه تعدادی خانواده افراد نظامی و امنیتی هم آنجا زندگی می‌کردند. فکر کردیم این نقشه‌ای ممکن است باشد برای اینکه روی کار ما کنترل داشته باشند. به امور تربیت بدنی گفتیم این سالن برای ما خیلی بزرگ است و قابل کنترل نیست و امکانات لازم برای اینکه تمیز آن را پس بدهیم نداریم. دوباره ما را به امور تربیتی حواله دادند. عین قضیه را برای آنها تعریف کردیم. آنها گفتند جایی را در نظر نداریم ولی اگر خودتان جای مناسبی را در نظر دارید، پیشنهادش را بدهید. ما سالن آملی تئاتر یکی از دبیرستان‌ها را پیشنهاد کردیم. قبول کردند و گفتند آملی تئاتر رازی (رنج‌آوری) را در اختیارتان قرار می‌دهیم؛ می‌توانید در آنجا مراسم‌تان را برگزار کنید.

مقاومت امنیتی و انتظامی دست

از توطئه و کنترل ما بر نمی‌داشتند و دنبال بهانه‌ای می‌گشتند برای جلوگیری از مراسم. روز مانده به مراسم اتفاقی افتاد. در اتحادیه جلسه‌ای داشتیم که نیروهای امنیتی و انتظامی هم در حوالی محل پرسه می‌زدند و اوضاع را تحت کنترل داشتند. به محض اینکه یکی از رفقا از اتحادیه بیرون آمد، پلیس او را بازداشت کرد و با خود برد. آنها دنبال این بودند که بدانند محل مراسم ما کجاست. بیش از یک هفته بود که مراکز و پاساژهایی را در خیابان فردوسی به‌طور منظم تحت کنترل داشتند، چون حدس می‌زدند مراسم در آنجا برگزار شود. این اخبار را ما هم روزانه داشتیم.

بعداً فهمیدیم که بعد از دستگیری این رفیق‌مان، پلیس او را تحت فشار گذاشته بود که محل مراسم را بگوید و فکر می‌کردند او مسئول برگزاری مراسم است و دقیقاً دنبال دستگیری او بودند. به این ترتیب آنها مطمئن شدند با این دستگیری، مراسمی برگزار نخواهد شد. رفیق ما اطمینان داده بود که هیچ مسئولیتی ندارد و کارگر ساده‌ای است مثل بقیه کارگران که فقط قرار بوده در مراسم شرکت کند.

به او گفته بودند پس با دستگیری تو مراسمی برگزار نمی‌شود. او گفته بود: خواهیم دید؛ اگر مراسم برگزار نشد، شما راست می‌گویید. بعد از برگزاری مراسم، رفیق ما را آزاد کردند.

سالن را در اختیار گرفتیم. شب قبل از مراسم به آنجا رفتیم. تمام پلاکاردها، عکس‌ها و شعارهای جمهوری اسلامی را کشیدیم و آنها را در گوشه‌ای گذاشتیم تا بعداً دوباره نصب شوند. سالن را با پلاکاردها و عکس‌های خودمان تزئین کردیم.

صبح دوباره به اداره کار رفتیم. اداره کار خبر داشت که ما محل را تهیه کرده‌ایم و به دبیرستان رنج‌آوری تلفن زده بودند که این محل را در اختیار ما قرار ندهند. اما کلید نزد ما بود و اصرار

رئیس دبیرستان تأثیر زیادی نداشت. می‌گفتند به ما گفته‌اند شما اجازه ندارید و باید از اداره کار اجازه کتبی بگیرید.

جمعی از بچه‌ها که در اداره کار بودند متوجه شدند اداره کار با قطعنامه‌ای که دیده است نظر مساعدی درباره برگزاری مراسم دارد. این قطعنامه که اداره کار دیده بود همان قطعنامه سندیکای خیاطان بود. اصرار دیگرشان این بود که باید مشخصات همه سخنرانان و شرکت‌کنندگان را بدانند. بچه‌های ما اسم و مشخصات خودشان را دادند و گفتند سخنرانان مراسم هستند.

اداره کار به رئیس خیاطان گفته بود غیر از این قطعنامه نباید چیز دیگری خوانده شود. در ابتدا باید آیاتی از قرآن قرائت بشود و اجازه سیگار کشیدن، شیرینی یا جای خوردن به دلیل ماه رمضان ندارید و اگر خلاف این صورت گیرد کمیته را به آنجا می‌فرستیم. قبل از شروع مراسم، نماینده خیاطان با همان برنامه ترتیب داده شده و قطعنامه‌ای که اداره کار تأیید کرده بود، سر رسید. با برنامه‌اش مخالفت کردیم. بحث‌های زیادی شد و او رضایت نمی‌داد. فرصت برای ادامه بحث و درگیری نبود و تعداد دیگری از کارگران هم متوجه این فضا شده بودند. به او گفتیم اجازه ندارد دخالتی بکند. در حین شروع و ادامه مراسم، گاه گاهی خیاطان دخالت‌هایی می‌کردند و برخی از کارگران خیاط هم به کارشان معترض شدند.

مراسم شروع شد. مجری برنامه اعلام یک دقیقه سکوت به یاد همه جان‌باختگان جنبش کارگری کرد. بغضی عمیق بسیاری از ما را فرا گرفته بود؛ به یاد همه کارگران جان‌باخته و رفقای از دست‌رفته کمونیست گردان شوان. همه به پا خاستند. مراسمی بزرگ و باشکوه با سخنرانی‌ها، شعر و تئاتر ادامه پیدا کرد. قطعنامه قرائت شد و مراسم به پایان رسید.